

مقدمه

«جامعه‌شناسی اخلاق» علم میان‌رشته‌ای است که عمدتاً به بررسی رابطه میان ساخت جامعه، نیروها و گروه‌های اجتماعی و ساختار نظام اجتماعی با ارزش‌های اخلاقی جامعه می‌پردازد. در شرایطی که افراد جامعه در دو راهی‌های اخلاقی سعی در انتخاب موارد غیر اخلاقی می‌کنند، سخن گفتن از چیستی اخلاق و شناسایی منابع اخلاقی، به‌تنهایی راه‌گشا نخواهد بود. در اینجا، سؤالاتی از این قبیل که چه عوامل در ایجاد چنین شرایطی دخیل بوده‌اند، بیشتر مفید می‌باشد. اینکه چه زمینه‌های ساختاری و اجتماعی موجب شکل‌گیری رفتارهای اخلاقی و یا غیر اخلاقی می‌شود، از جمله سؤالاتی است که پاسخ به آن، در چارچوب جامعه‌شناسی اخلاق قرار می‌گیرد. این رشته، در سال‌های اخیر در ایران مهجور مانده است. در حالی که توجه به مباحث جامعه‌شناسی اخلاق و روابط بین ساختار اجتماعی و اخلاق، مورد توجه اندیشمندان و فیلسوفان اجتماعی در قرون گذشته بوده و نقش مهمی در آسیب‌شناسی و کنترل اخلاقی جامعه و سوق دادن جامعه به سوی ارزش‌های اخلاقی داشته است. امروزه بررسی رابطه نظام اخلاقی و ساخت اجتماعی ضروری به نظر می‌رسد. نظام مردم‌سالار و دموکراتیک، ارزش‌های اخلاقی نوینی را پدید آورده است که متفاوت از ارزش‌های اخلاقی جامعه اقتدارگرا می‌باشد. تفاوت نظام اخلاقی ساختار جوامع مدرن و غیرمدرن آشکار است. برای نمونه، توسعه و پیشرفت فناوری در جوامع مدرن به افراد اجازه می‌دهد تا با هویت جعلی در فضای مجازی حضور یابند و با این هویت جعلی، به تعامل با سایر افراد جامعه بپردازد. از سوی دیگر، لازمه برنامه‌ریزی با هدف و ارتقا سطح اخلاقی جامعه، شناخت سطح اخلاق‌پذیری و اخلاق‌گریزی و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن است. همچنین، فهم دقیق رابطه ساختار اجتماعی و اخلاق، شناسایی راه‌های نفوذ اخلاقی فرهنگ‌های بیگانه را امکان‌پذیر می‌سازد.

بررسی مناسبات میان ساخت اجتماعی و اخلاق لوازمی دارد؛ یکی از لوازم این بررسی، شناخت و آگاهی از علم اخلاق است. عدم شناخت دقیق علم اخلاق، بررسی عوامل محیطی و اجتماعی مؤثر بر ارزش‌های اخلاقی را دشوار و با درک نادرست همراه خواهد ساخت. لازمه دیگر این بررسی، شناخت دقیق عوامل محیطی - اجتماعی مؤثر بر نظام اخلاقی جوامع است.

فارابی در کتب متعددی از اخلاق سخن گفته است. البته آموزه‌های عمده وی در این موضوع را می‌باید در کتاب موسوم به رساله فی التنبیه علی سبیل السعاده جست‌وجو کرد. وی مانند افلاطون، هدف عمده از تمسک به اصول اخلاقی را تحصیل سعادت می‌داند. فارابی، سپس به اخلاق و افعال پسندیده و

جامعه‌شناسی اخلاق در اندیشه فارابی

سعید مقدم / دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین دانشگاه باقرالعلوم

saeid@9@yahoo.com

دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۸ - پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۰

چکیده

جامعه‌شناسی اخلاق، با درک ساخت اجتماعی و نظام کنش اجتماعی، به فهم چرایی و چیستی وضعیت اخلاقی می‌پردازد. فارابی، اندیشمند مسلمانی است که در برخی از آثار خود از منظر جامعه‌شناسی اخلاق به تفصیل، روابط اخلاق و ساخت جامعه را تجزیه و تحلیل کرده است. بازخوانی آثار اندیشمندان مسلمان، زمینه تولید علم براساس فرهنگ اسلامی و بومی را فراهم می‌آورد. پرسش از روابط بین اخلاق و ساخت اجتماعی در اندیشه فارابی، محور اصلی این تحقیق است. با روش هرمنوتیک به آثار فارابی مراجعه نموده، پس از طرح پرسش‌های پژوهش، به واکاوی پاسخ آنها می‌پردازیم. فارابی از یک‌سو، نگاهی اخلاقی به شکل‌گیری زیست اجتماعی و طبقه‌بندی جوامع دارد و از سوی دیگر، نظام اخلاقی را متأثر از مدل حکومت، طبقه حاکم، شغل و تقسیم کار، گروه‌های همسالان، نوع معماری مسکن و شهرسازی و وضعیت جغرافیایی و آب و هوایی و... می‌داند.

کلیدواژه‌ها: فارابی، اخلاق، ساخت اجتماعی، کجروی، اندیشه اجتماعی.

ناروا می‌پردازد و از قوه تمیز و تشخیص انسان سخن به میان می‌آورد. وی، علاوه بر پرداختن به مباحث اخلاقی، از منظر جامعه‌شناسی اخلاق به تفصیل، روابط اخلاق و ساختار جامعه را نیز تحلیل کرده است. با توجه به ظرفیت‌هایی که برخی از آثار فارابی در این زمینه فراهم می‌کند، به بررسی ساختار اجتماعی و عوامل محیطی مؤثر بر خلق و خو و ارزش‌های اخلاقی در اندیشه فارابی می‌پردازیم.

سؤال اصلی این پژوهش این است که ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی افراد در جامعه، از کدام عوامل محیطی و اجتماعی تأثیر می‌پذیرند؟ برای پاسخ به این پرسش، به بررسی مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی که اندیشه فارابی را در زمینه جامعه‌شناسی اخلاق، تحت تأثیر قرار داده است، خواهیم پرداخت.

زندگی و آثار فارابی

ابونصر محمد بن محمد بن طرخان معروف به فارابی، در سال ۲۶۰ق در روستای وسیج، نزدیک شهر فاریاب خراسان، واقع در شمال افغانستان کنونی متولد شد. مادر وی، ترک و پدرش از سرداران سپاه و خود در کار قضا بود. در جوانی، تحت تأثیر نهضت فکری و فرهنگی اسلام، که مرزهای بلاد را درمی‌نوردید، قرار گرفت، و با استفاده از این فرصت، به تحصیل علوم دینی و فراگیری علوم زبان پرداخت. به چند زبان از جمله ترکی، عربی، فارسی تسلط یافت. در حدود پنجاه سالگی، به دلیل روحیه جست‌وجوگری به بغداد، که مرکز علم و معرفت بود، هجرت کرد. فارابی، ابتدا در بغداد به تحصیل منطق پرداخت و از حوزه درس ابویونس بهره برد و سریعاً سرآمد منطق‌دانان زمان شد. سپس، به تأمل و نظر در فلسفه پرداخت و به تعلیم و تألیف همت گماشت. استعداد سرشار، تأمل در علوم، خلاقیت در تفکر، احاطه در منطق و بنیان‌گذاری فلسفه اسلامی موجب شد که وی به لقب «معلم ثانی» نائل آید.

فارابی، حدود بیست سال در بغداد ماند. سپس به سوی مرکز علمی و فرهنگی دیگری، که توسط سیف‌الدوله در حلب تأسیس شده بود، شتافت. وی با اینکه در دربار سیف‌الدوله عزیز و محترم بود، اما زندگی صوفیانه را اختیار کرد. از مال و جاه و قدرت روی گرداند، به تهذب و تفکر پرداخت و با قناعت زندگی را گذراند. وی، سرانجام در سال ۳۳۹ق در سن هشتاد سالگی در دمشق درگذشت (خوشرو، ۱۳۷۴، ص ۱۹-۲۰).

فارابی، در زمینه علوم مختلف زمان خود نظیر منطق، ریاضیات، طبیعیات، مابعدالطبیعه، علم النفس، علم مدنی و... دارای تألیفات می‌باشد. در اینجا به مناسبت موضوع مورد بحث، به بیان برخی از آثار وی

بسنده می‌شود: *فصول المتزعه، آراء اهل مدینه فاضله، السياسات المدنیه، الجوامع السیاسه، فصول المدنی، تحصیل السعاده، الملة و نصوص اخری، التنبیه علی سبیل السعاده و احصاء العلوم* (جهانگیریان، ۱۳۸۵، ص ۷۹-۸۳).

سقراط، افلاطون، ارسطو (آرمان‌شهر)، *کنفوسیوس* (آرمان‌شهر)، *ابن سراج* (زبان عربی)، *یوحنا بن حیلان* (فلسفه)، *ابویونس متی بن یونس نصرانی* (فلسفه)، *زرینج* (موسیقی) افرادی هستند که بر فارابی تأثیر داشته‌اند (همان، ص ۲۴، ۴۲، ۴۸، ۶۹، ۸۱). *عیسی بن عدی* (فلسفه)، *خوشرو*، ۱۳۷۴، ص ۲۱) *یحیی بن عدی، ابوسلیمان سجستانی، ابوالحسن محمد بن یوسف عامری، ابوحیان توحیدی* (حکمت و فلسفه) (مهاجرنیا، ۱۳۸۰، ص ۶۶)، *حنا الفاخوری، ابن ندیم* (شاعری)، (جهانگیریان، ۱۳۸۵، ص ۶۸) و از دانشمندان غربی: *روسو* (میتاق اجتماعی)، *هابز* (تضاد و درگیری اجتماعی)، *گامپلومیچ* (داروین‌یسم اجتماعی)، *پاره‌تو* (نخبگان یا رئیس)، از جمله اندیشمندانی هستند که تحت تأثیر فارابی قرار گرفته‌اند (رجبی و همکاران، ۱۳۷۸، ص ۶۱-۶۳).

مبانی و اصول موضوعه اندیشه فارابی

داوری درباره روابط ساختار جامعه و اخلاق، از مبادی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی تأثیر می‌پذیرد. برخی از این مبادی، تأثیری عمیق‌تر و بنیادی‌تر در نوع داوری دارند و بعضی از آنها، اثری روشن‌تر و آشکارتر می‌گذارند. تأثیر عوامل قریب و نزدیک روشن‌تر است. عوامل بعید، که گاه به واسطه تأثیر می‌گذارند، اغلب تأثیری بنیادی‌تر و عمیق‌تر دارند. به نظر می‌رسد، مبانی معرفت‌شناختی در تنظیم روابط نیروهای اجتماعی و اخلاق و همچنین در تبیین و تشریح روابط این دو، تأثیری قریب و روشن دارند.

بنیادهای معرفت‌شناختی

بنیادهای معرفت‌شناختی، پیش از هر چیز در تبیین علم و معرفت علمی اثر می‌گذارند. بر اساس برخی از مبانی معرفت‌شناختی، اخلاق هنجاری از هویتی علمی برخوردار است. اخلاق نیز یک آگاهی و دانش علمی است. بر اساس برخی دیگر از مبانی، گزاره‌های هنجاری اخلاقی هویت علمی ندارد. با حضور دو منبع معرفتی، عقل عملی و عقل نظری، اخلاق هویت علمی پیدا می‌کند. نمونه گویای حضور این دو منبع معرفتی را در آثار *افلاطون* و *ارسطو*، و همچنین در آثار حکمای مسلمان نظیر *فارابی*، *ابن سینا* و *خواجه نصیرالدین طوسی* می‌توان مشاهده کرد.

عقل نظری، مبانی متافیزیکی و هستی‌شناختی فراوانی را برای دانش‌هایی فراهم می‌آورد که با تلاش عقل عملی سازمان می‌یابند. *فارابی* عقل را به «عقل نظری» و «عقل عملی» تقسیم می‌کند. مدرک عقل نظری را اموری می‌داند که اراده انسان در تحقق آن دخالت ندارد و مدرک عقل عملی را اموری می‌داند که اراده انسان در تحقق آن دخیل است (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۳۵). از این‌رو، ارزش‌های اخلاقی، که در علم اخلاق به واسطه عقل عملی صادر می‌شود، زمینه تولید یک علم هنجاری در حوزه تمدنی اسلام را فراهم می‌آورد.

بنیادهای هستی‌شناختی

در مبحث هستی‌شناختی، سخن از ماهیت جهان است؛ نظریه‌ای عام درباره اینکه چه چیزهایی یا چه جوهرهایی در جهان وجود دارند و صورت‌های مختلف آن کدامند؟ هستی‌شناسی، معمولاً به عنوان یک جنبه از نظام متافیزیک ارائه می‌شود. استفاده عادی‌تر از این اصطلاح، اشاره به گستره‌ای از هستی‌ها و روابطی است که در درون حوزه‌ای خاص از دانش یا تخصص‌گرایی علمی پذیرفته می‌شود. بنابراین، در واقع هستی‌شناسی پاسخی است به پرسش «چه چیزهایی در جهان وجود دارد؟» (بتنون و کرایب، ۱۳۹۱، ص ۳۳۹).

بتنون و کرایب معتقدند: این سنت‌های هستی‌شناختی فلسفی، قطعاً با بحث‌های علوم اجتماعی مرتبط است. انعکاس این پرسش هستی‌شناختی در علوم اجتماعی، بحث‌های شدید بر سر عناصر تشکیل‌دهنده جهان اجتماعی خواهد بود. یکی از اساسی‌ترین بحث‌ها این است که آیا جامعه فی‌نفسه واقعیتی مستقل دارد؟ یا اینکه، چیزی فراتر از جمع جبری تک‌تک افرادی نیست که آن را تشکیل می‌دهند؟ (همان، ص ۲۱-۲۳).

جامعه از دیدگاه *فارابی*، وجودی مستقل از افراد ندارد. می‌توان گفت: وی جامعه را هويت جدیدی برای افراد نمی‌داند. در واقع، جامعه از منظر *فارابی*، چیزی جز مجموعه افراد انسانی نیست که وحدت‌بخش آنها، اهدافی است که به صورت مشترک برای نیل به آن تلاش می‌کنند، باهم تعاون دارند، اهدافی که دستیابی به آنها، برای هریک از اعضای جامعه به‌تنهایی میسر نیست. بر این اساس، جامعه نه وجود عینی، و نه جبر و ضرورت دارد و نه قانونمندی خاصی فراتر از قوانین حاکم بر روابط افراد بر آن حاکم است؛ زیرا اختیار انسان‌ها نقش خود را ایفا می‌کند (رجبی و همکاران، ۱۳۷۸، ص ۳۷).

بنابراین، طبق دیدگاه اصالت‌فردی *فارابی*، فشارها و نیرویی که در زندگی بر فرد وارد، می‌شود و

محدودیت‌هایی را بر کنش‌های وی تحمیل می‌کند، هرگز به اندازه‌ای نیست که وی را مسلوب‌الاختیار کند و نتوان وی را صاحب اراده و اختیار دانست.

بنیادهای انسان‌شناختی

در بینش *فارابی*، انسان در مرتبتی فراتر از سایر موجودات قرار دارد. از یک‌سو، انسان از قوه ناطقه برخوردار است، می‌اندیشد و عمل می‌کند. از سوی دیگر، موجودی مختار است و اعمالش بر اساس اندیشه و تعقل و انتخاب صورت می‌گیرد. از دیگر سو، موجودی است که کمال نهایی‌اش، نه صرفاً در بهره‌وری دنیوی، بلکه در دستیابی به سعادت اخروی است. نفوذ و حضور هریک از این عناصر سه‌گانه را می‌توان به خوبی در آراء و اندیشه‌های *فارابی* مشاهده کرد.

نظام جامعه فاضله، کاملاً بر شناخت و آگاهی انسانی استوار است. جوامع ضد جامعه فاضله، هر قدر از این عنصر بی‌بهره باشند، به همان میزان از دستیابی به سعادت محروم خواهند بود. همچنین رئیس جامعه فاضله، که قلب جامعه است و تقنین، قضاوت و اجرای قوانین ضامن سعادت جامعه به دست اوست، فردی حکیم است. حکمت، اساس پایداری و استواری جامعه فاضله به‌شمار می‌آید، به‌گونه‌ای که با فقدان حکمت، جامعه رو به اضمحلال و فروپاشی می‌رود.

اختیار نیز نقش مهمی در تبیین‌های *فارابی* دارد. وی در بین اراده و اختیار تمایز می‌نهد و معتقد است: اختیار، میل و انگیزش برخاسته از اندیشه و تعقل است. در مقابل، اراده که انگیزشی از روی احساس و تخیل می‌باشد. *فارابی* بر این باور است که اراده در همه جانوران یافت می‌شود، ولی اختیار خاص انسان است. او در تحلیل‌های خود، سعی دارد تا برای عنصر اختیار نقش مهمی قائل شود. در عین پذیرش نقش سایر عوامل طبیعی و اکتسابی و اعتباری، جبرآفرینی را از آنها بستاند. در واقع، مبنای فضیلت و سعادت را، که اسکلت‌بندی نظام جوامع *فارابی* است، اختیار تشکیل می‌دهد. به همین دلیل، *فارابی* معتقد است: همه جوامع می‌توانند با اختیار خویش، به سعادت حقیقی دست یابند و فاضله و غیرفاضله بودن جوامع، با اختیار آنان پدید می‌آید (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۱۱۸).

تأثیر عنصر سوم، یعنی مسئله کمال نهایی انسان را می‌توان نیز در تبیین *فارابی* از انواع جوامع به‌روشنی یافت. وی سعادت اخروی را که بر اساس بینش فلسفی خود با عبارت «تحول و شدن نفس انسانی در کمال وجودی به حدی که بی‌نیاز از ماده شود»، از آن یاد می‌کند، کمال نهایی انسان تلقی می‌کند (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۴۵) و بر این باور است که هر جامعه‌ای که این هدف را نشناسد، یا در مسیر آن گام نزند، از جوامع مضاد با جامعه فاضله به‌شمار می‌آید، چنان‌که رئیس جامعه فاضله لزوماً باید سعادت به معنای

یادشده را بشناسد و برای سوق دادن مردم به سوی آن تلاش کند. در غیر این صورت، شایسته ریاست چنین جامعه‌ای نیست. به همین دلیل، جوامع متضاد با جامعه فاضله، با آنکه دارای انواع بهره‌مندی‌های مادی و دنیوی هستند، به حد جامعه فاضله نمی‌رسند (رجبی و همکاران، ۱۳۷۸، ص ۳۰).

دانش مدنی، ابداع علم‌شناسانه فارابی

دو حکیم یونانی، افلاطون و ارسطو، اخلاق و سیاست را دو علم مستقل و دو شاخهٔ مجزا در حکمت عملی می‌شمردند. با این حال، آنان این دو علم را دارای غایت مشترک می‌دانستند و «سعادت» را هدف نهایی اخلاق و سیاست معرفی می‌کردند. افلاطون، کارکرد اصلی قانون را ساختن جامعه‌ای فضیلت‌مند و تربیت انسان بافضیلت می‌داند (افلاطون، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۲۴۷۲). ارسطو فصل آخر کتاب *اخلاق نیکوماخوس* را به مبحث اخلاق و سیاست اختصاص داده، پایان این یک را، آغاز دیگری دانسته است. رساله «سیاست» را از این دیدگاه، می‌توان اخلاق جمعی ارسطو دانست که هدف آن تعلیم و تربیت شهروندان بافضیلت است. وی علم اخلاق را دیباچه‌ای برای ورود به علم سیاست می‌شمارد (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۷۰).

بنابراین، از مشترکات آراء و اندیشه‌های افلاطون و ارسطو نیز ضرورت نظارت دولت بر امر تعلیم و تربیت در جامعه بوده، افلاطون وظیفه اصلی دولت را تربیت اتباع می‌دانست (عنایت، ۱۳۵۱، ص ۱۱۱). اما معلم ثانی، که خود از مدرسان و شارحان بی‌ظنیر آثار آن دو بود و در تقریب و جمع میان آرای ایشان تلاش فراوانی کرد، این بار با رد نظریه تجزیه‌اندیشانه دو فیلسوف یونانی، بر یگانگی و یکتایی اخلاق و سیاست حکم می‌کند. در میان قریب به شصت تألیفی که از فارابی بر جای مانده است، هیچ اثر مستقلی در باب اخلاق به سبک ارسطویی-افلاطونی به چشم نمی‌خورد؛ همه جا گزاره‌ها و آموزه‌های اخلاقی در کنار اندیشه‌های اجتماعی و آرای سیاسی وی آمده است (همان، ص ۸۳).

ریشه این مسئله را باید در موضع علم‌شناسانه فارابی جست. ایده ابداعی و حرکت تأسیسی فارابی در قلمروشناسی و طبقه‌بندی علوم، به طرح «علم مدنی» بازمی‌گردد. در واقع، برزخ میان علم طبیعی و علم الهی است. علم مدنی فارابی، رشته بسیار جامعی است که موضوع آن، انواع گوناگون افعال اختیاری انسان است. هرچند علم طبیعی هم دربارهٔ انسان بحث می‌کند، اما موضوع آن، انسان در رتبهٔ جسمی طبیعی است. علم مدنی، به مطالعهٔ انسان می‌پردازد از آن جهت که دارای اختیار است. بدین صورت، مسبب وجود انواع بسیاری از موجودات می‌شود؛ موجوداتی که فارابی آنها را موجودات اختیاری می‌خواند.

به بیان فارابی قلمرو موجودات اختیاری، شامل احوال نفس انسان و حالات فکری و معنوی و نتایج این فعالیت‌ها می‌شود، اما علم مدنی در این میان، هرچند به بحث از کل قلمرو موجودات اختیاری می‌پردازد، ولی تنها جنبه‌های اجتماعی و اخلاقی آنها را که در سعادت مدینه و فرد مؤثرند، مطالعه می‌کند. علم مدنی فارابی، دارای دو قسمت نظری و عملی است. در قسمت نخست، از چیستی خیر و سعادت و فضیلت بحث می‌کند و در قسمت دوم، چگونگی راه وصول فرد و جامعه به این خیر و سعادت مطرح می‌گردد که از طریق مدیریت و راهبری مدبر مدینه صورت می‌پذیرد (فارابی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۲).

یکی از ارکان فلسفهٔ اجتماعی فارابی را باید در مفهوم و برداشت وی از سعادت جست‌وجو کرد. نگرش فارابی به مفهوم سعادت، مخاطب را به مفهوم دیگری به نام «اخلاق» و درنهایت، ارتباط اخلاق و ساختار اجتماعی سوق می‌دهد. بحث سعادت، یکی از مباحث مهم در فلسفه اجتماعی و اندیشه‌های اجتماعی کلاسیک اسلامی محسوب می‌شود. فارابی در دو رسالهٔ اخلاقی خود به نام‌های *تحصیل السعاده* و *رساله فی التنبیه علی سبیل السعاده* از سعادت سخن می‌گوید. همچنین در دیگر کتب خود، که بعضاً مربوط به سیاست و اجتماع است، مجدداً بحث سعادت را طرح می‌کند. باید توجه داشت که در اندیشه‌های سیاسی کلاسیک، برداشت‌های مختلف از مفهوم «خوشبختی» و «سعادت» انسان و چگونگی نیل به آن است. فارابی با نگرش فلسفی و تا اندازه‌ای دینی و اخلاقی، به بررسی سعادت و مفهوم آن می‌پردازد. وی در این باره می‌گوید: «از آنجاکه هدف انسان از حیات و زندگی کسب بالاترین سعادت است، انسان باید برای نیل به این هدف بدانند مفهوم سعادت چیست؟ سپس او نیاز دارد چیزهایی را بدانند که برای کسب سعادت به آنها نیازمند است، تا آنها را انجام دهد» (فارابی، ۱۳۶۶، ص ۳۵).

فارابی شناخت مفهوم «سعادت» را از طریق علم نظری امکان‌پذیر می‌داند. وی قوهٔ ناطقه را به دو قوهٔ عملی و نظری تقسیم کرده، و می‌گوید: «قوه ناطقهٔ عملی بدان جهت آفریده شده است که خادم قوهٔ ناطقهٔ نظری باشد و قوه ناطقهٔ نظری برای آن آفریده نشده است که خادم چیزی دیگر باشد، بلکه برای آن آفریده شده است که انسان به‌واسطهٔ آن به سعادت برسد» (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۲۲۸).

به عقیدهٔ فارابی، وقتی علم نظری صائب به مفهوم سعادت حاصل شده باشد، تمایل جهت عمل به فضائل و مکارمی که موجب نیل به سعادت است نیز در انسان پدیدار می‌گردد. در چنین شرایطی، فارابی افعال آدمی‌زادگان را زیبا و نیکو می‌شمارد. در این باره توضیح می‌دهد:

اگر انسان سعادت را شناخت و آن را غایت عمل خویش قرار داد، آن‌گاه افعال آدمی همه خیر و زیبا است، اما اگر سعادت را نشناخت و یا دانست و آن را غایت مشتاق‌الیه خود قرار نداد بلکه امر دیگری را

غایت قرار داد و به‌واسطه قوه نزوعیه یا محرکه بدان امر اشتیاق حاصل کرد و سپس به‌واسطه آلت‌های قوه نزوعیه آن‌گونه افعال را انجام داد، در این صورت همه افعال انسان شر و نازیباست (همان، ص ۲۲۹). در واقع *فارابی* می‌کوشد، ضمن تشریح مفهوم سعادت میان فلسفه و دین تألیف و تلفیق ایجاد کند و آن را با اجتماع و اخلاق پیوند زند (شریف، ۱۳۶۲، ص ۶۳۴). این جامعه است که زمینه‌های شناخت و دستیابی عملی به سعادت را برای افراد جامعه فراهم می‌سازد و آنان را برای رسیدن به کمالات اخلاقی و دوری از انحرافات اخلاقی آماده سازد. در کتاب *تحصیل السعاده*، *فارابی* محیط (عوامل اجتماعی) را عامل عمده و اصلی در تکوین شخصیت اخلاقی و رفتاری انسان می‌داند و اعلام می‌کند که انسان از نظر وراثت، دارای سرشت پاک یا ناپاک نیست، بلکه نفس انسان نسبت به نیکی و بدی به تعبیر علم منطق، «لابشرط» است و آنچه بر اخلاق و رفتار آدمی زادگان تأثیر می‌گذارد، عوامل محیطی است.

فارابی همچنین در کتاب *تحصیل السعاده* در معنایی فراتر از سعادت می‌گوید:

چهار چیز است که چون در جامعه‌ای یافت شود سعادت این جهانی و آن جهانی برای مردم آن فراهم آید. آن چهار چیز عبارتند از: ۱. فضائل نظری؛ ۲. فضائل فکری؛ ۳. فضائل اخلاقی؛ ۴. صناعات عمل...
تحصیل فضائل مختلف برای ملل عالم از دو راه تعلیم حاصل می‌شود. تعلیم به گفتار است و تأدیب گاه به گفتار است و گاه به کردار (فارابی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۹).

فارابی بر این باور بود که چون انسان «نمی‌تواند به‌تنهایی و بدون معاونت هم‌نوعان به این علوم و کمالات برسد، لذا نیازمند به هم‌زیستی با دیگر مردم است. از این رو او را حیوانی انسی یا حیوان مدنی گفته‌اند. در اینجا علم دیگری به میان می‌آید که علم انسانی و علم مدنی است» (همان).

زیست اجتماعی و اخلاق

در مورد علت زیست اجتماعی بشر و متعاقب آن، پیدایش دولت از دیرباز تاکنون نظریات و تئوری‌های مختلفی مطرح شده است. نظریه طبیعی *ارسطو*، نظریه زور و جبر *ابن‌خلدون*، نظریه قرارداد اجتماعی *هابس*، *لاک* و *روسو* نظریه اخلاقی *هگل*، نظریه اقتصادی *مارکس*، از مهم‌ترین آموزه‌هایی است که درباره چگونگی پیدایش اجتماع و دولت تبیین شده است. از سوی دیگر، دولت مدرن و چگونگی پیدایش و مؤلفه‌های آن نیز از سوی متفکران برجسته سیاسی در دوران معاصر، مورد واکاوی قرار گرفته است (وینست، ۱۳۷۱، ص ۹۸).

فارابی در کتاب *السیاسة المدنیة*، به تبیین زندگی اجتماعی بشر می‌پردازد. در این باره می‌گوید: انسان از جمله موجوداتی است که به‌طور مطلق، نه به حوائج اولیه و ضروری زندگی خود می‌رسد و نه به حالات برتر و افضل، مگر از راه زیست گروهی و اجتماع گروه‌های بسیار در جایگاه و

مکان واحد و پیوستگی به یکدیگر (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۷۷). *فارابی* در این دیدگاه خود، رفع حوائج اولیه و رسیدن به کمالات برتر را که از راه تشکیل اجتماع امکان‌پذیر است، علت عمده تشکیل اجتماع معرفی می‌کند. دیدگاه *فارابی*، شبیه دیدگاه *ارسطو* است؛ زیرا وی در کتاب *آراء اهل مدینه فاضله* به شکلی واضح‌تر می‌گوید:

... هر یک از آدمیان بر سرشت و طبیعتی آفریده شده‌اند که هم در قوام وجودی خود و هم در نیل و وصول به برترین کمالات ممکن خود محتاج به اموری بسیارند و هر یک، به‌تنهایی نتوانند متکفل انجام همه آن امری از مایحتاج آن بود، و هر یک از افراد انسانی نسبت به هر یک از افراد دیگر بدین‌وضع بوده، لذا برای هیچ فردی از افراد انسان وصول به کمالی که فطرت طبیعی او برای وی قرار داده است، ممکن نباشد مگر به‌واسطه اجتماع و تجمع گروه‌های بسیار که یاری‌دهنده یکدیگر باشند (همان).

از نظر *فارابی* زندگی در اجتماع وسیله است، نه هدف. هدف رسیدن به کمال است که سعادت دنیا و آخرت به وسیله آن تأمین می‌شود؛ سعادت که بجز زیست گروهی، به پایبندی به اصول و مکارم اخلاقی منوط و مشروط است. بنابراین، علت پیدایش زیست اجتماعی از نگاه *فارابی* را باید در یک هدف اخلاقی، که همان دستیابی افراد جامعه به بالاترین ارزش انسانی - یعنی سعادت اخلاقی - جست‌وجو کرد.

تیب‌بندی جوامع و اخلاق

نکته قابل توجه دیگر در فلسفه سیاسی *فارابی*، که مربوط به مبحث سعادت است، این است که وی معیار اصلی در تقسیم مدن و نظام‌های سیاسی و اجتماعی را بر اساس نوع برداشت و نگرش به مفهوم «سعادت» از سوی مردم آن مدن مورد ملاحظه قرار داده است. *فارابی* از جوامع، نیم‌رخ‌های اخلاقی ترسیم می‌کند و اجتماعات انسانی را بر پایه شناخت و پی‌جویی سعادت حقیقی، در یک طبقه‌بندی ارزشی، به جوامع فاضله، جاهله، ضالّه، فاسقه و متبدله یا مبدله تقسیم می‌کند.

الف. *فارابی* مدینه فاضله را مدینه‌ای می‌داند که اولاً، مردم آن مدینه راه نیل به سعادت را شناخته، در مسیر آن با اخلاق فاضله گام برمی‌دارند. ثانیاً، رئیس مدینه، که به عقیده وی کامل‌ترین افراد جامعه است، با ویژگی‌های بیان‌شده در رأس مدینه قرار دارد و در همان مسیر سعادت، مردم را هدایت می‌کند. ثالثاً، *فارابی* مدینه فاضله را در پرتو شناخت صحیح مردم از مبدأ و معاد و نبوت، به عنوان ارکان اصلی دین معرفی می‌کند. در واقع، دیدگاه‌های توحیدی و دینی خود را در این باب مدنظر قرار می‌دهد. بر این اساس، آموزه‌های *فارابی* و معیار مدینه فاضله از مدن غیرفاضله، تا حد زیادی متأثر از

نگرش دینی اوست. *فارابی* معتقد است: همه اجزاء و افراد مدینه باید در افعال و کارهای خود، با رعایت ترتیب از هدف و غرض رئیس اول پیروی کنند. رئیس مدینه نیز در این حرکت به سمت کمال از هدف و غرض سبب اول پیروی می‌نماید.

ب. مدینه جاهله، جامعه‌ای که مردم آن، نه سعادت را شناخته‌اند و نه به ذهنشان خطور کرده است. اگر هم به سعادت حقیقی رهنمون شوند، نه آن را می‌فهمند و نه به آن معتقد می‌شوند: تنها برخی از امور را که به ظاهر خیر و خوبی پنداشته می‌شود، مانند تندرستی، بهره‌وری از لذات، آزادی در خواست‌های نفسانی و مورد احترام و تعظیم قرار گرفتن، سعادت می‌پندارند.

ج. جامعه فاسقه، جامعه‌ای است که مردم آن به اصول فاضله اعتقاد دارند و به نوعی آن را تصور کرده‌اند و به فعالی که موجب سعادت است، راهنمایی شده‌اند و آنها را می‌شناسند، ولی به هیچ‌یک عمل نمی‌کنند و طبق خواست‌های نفسانی به هدف‌های جامعه جاهلی تمایل پیدا کرده، به سمت آن می‌روند. از این رو، می‌توان آن را نوعی جامعه مبدله به‌شمار آورد.

د. جامعه ضاله، در این جامعه برای مردم امور دیگری غیر از اصول فاضله بیان شده است. سعادت تعریف شده برای آنان، غیر از سعادت حقیقی است و افعال و آراء وضع شده، آنان را به سعادت حقیقی نمی‌رساند. رئیس چنین جامعه‌ای، فاقد فضیلت و حکمت است و با نیرنگ، فریب و ظاهرسازی چنین می‌نماید که به وی وحی می‌شود.

ه. جامعه مبدله یا متبدله، این جامعه در گذشته فاضله بوده است، ولی دگرگون شده و رفتار و اندیشه‌هایی غیر از جامعه فاضله در آن رخنه کرده و به جامعه غیرفاضله تغییر هویت داده است (همان، ص ۲۷۸-۲۸۷).

طبقه حاکمان و اخلاق

از آنجاکه قدرت، نیروی نفوذ در دیگران است و این اثرگذاری شامل هرگونه نفوذی از جمله نفوذ اخلاقی خواهد بود، از نگاه *فارابی* طبقه حاکمان نقش مهمی در شکل‌گیری ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی جامعه دارند. کنش‌های اخلاقی مردم، متأثر از حاکمان و رهبران آنها خواهد بود.

دلیل وجودی رئیس در جامعه، طبق نظر *فارابی*، رسیدن انسان‌ها به هدف نهایی‌شان، یعنی سعادت اخروی است. وظیفه انسان، شناخت سعادت و مقدمات آن و توجه مستمر به آن است. از آنجاکه انسان‌ها با یکدیگر متفاوت و مختلف آفریده شده‌اند و اکثریت قاطع آنان نمی‌توانند به تنهایی و بدون

راهنمایی دیگران، سعادت و مقدمات آن را بشناسند، نیازمند معلم و راهنما هستند. همچنین به این دلیل که بیشتر انسان‌ها با وجود شناخت سعادت و مقدمات آن، خودبه‌خود، به تحصیل آن مبادرت نمی‌ورزند، به انسانی نیازمندند که آنها را به انجام مقدمات سعادت برانگیزاند؛ او کسی نیست مگر رئیس جامعه که این وظیفه را برعهده دارد. به عقیده *فارابی*، هر انسانی صلاحیت به عهده گرفتن ریاست جامعه را ندارد (رجبی و همکاران، ۱۳۷۸، ص ۴۷).

رئیس مدینه فاضله، باید به درجه اتصال به عقل فعال ارتقا یافته باشد، تا از آنجا وحی و الهام بگیرد. او از دانش اشرافی برخوردار است و دیگران در پرتو او بهره‌ای از دانش دارند (فارابی، ۱۹۹۱، ص ۸۲). *فارابی* در کتاب *تحصیل السعاده*، فضائل را به چهار نوع تقسیم می‌کرد، اظهار می‌دارد که رئیس مدینه باید اولاً، به تمام و کمال واجد این فضائل باشد و ثانیاً، آنها را در میان مردم بالفعل ایجاد نماید:

۱. فضائل نظری: علمی که از طریق برهان و به کمک تعلیم و تأمل و یا از طریق غیربرهانی و به کمک تخیل و اقتناع حاصل شود و شامل منطق، الهیات، ریاضیات، طبیعیات و علم مدنی است.

۲. فضائل فکری: بر اساس فضائل نظری استوار است و قدرت بر وضع قوانین و اصول دارد و بر حسب شرایط زمانی متفاوت است.

۳. فضائل اخلاقی: بر اساس فضائل فکری است و در پی خیر و خواستار سعادت است.

۴. فضائل عملی (صناعی): به فضائل اخلاقی تحقق می‌بخشد و انجام عمل خیر و ایجاد فضائل جزئی در بین اصناف و صنایع و حرف و اقشار مختلف امم و مدن.

اعضای دیگر نیز به اعضای رئیسه و غیررئیس تقسیم می‌شوند. البته رؤسای درجه دوم به حساب می‌آیند. هریک اعوان و انصاری دارند، اما همه این رؤسا باید فرمان‌بردار قلب باشند و هدف او را دنبال کنند. افزون بر این، هریک اختیار و آزادی نیز در عمل خود دارند (فارابی، ۱۴۰۱ق، ص ۲۹).

فلسفه وجودی طبقه حاکم در اندیشه *فارابی*، وظایفی را برای این طبقه در جامعه تعریف می‌کند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

تعیین هنجارهای اخلاقی

فارابی کناره‌گیری حاکمیت از تعیین هنجارهای اخلاقی را بر نمی‌تابد. وی هدایت اخلاقی را وظیفه حاکمیت می‌داند و دولت را در امر فرهنگ دخیل می‌داند. در این زمینه می‌نویسد: «کسی که عهده‌دار تعیین هنجارهای اخلاقی و تبیین حدود افراط و تفریط در اعمال است، همان مدبر مدینه یا حاکم است و فنی که بدان این عمل را صورت می‌دهد، صناعت مدینه است» (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۵).

حفظ تعادل اخلاقی جامعه و جلوگیری از انحرافات

یکی از خدمات رئیس جامعه این است که همه کارهایی را که در جوامع و ملت‌ها منجر به خلق و خوی فاضله می‌شود، بشناسد و آنها را حفظ کند و مردم را از اینکه گرفتار خلق و خوی جاهلی بشوند، که از آسیب‌های جوامع فاضله است، محافظت و مراقبت نمایند. همانند پزشک که شناخت، ایجاد و حفظ کارهایی که به سلامت بدن می‌انجامد و جلوگیری از عارض شدن امراض بر بدن از وظایف اوست (فارابی، ۱۹۹۲، ص ۵۶).

تنظیم فیزیولوژیک و انسان‌انگارانجامه (مدینه) به بدن آدمی، که در بسیاری از آثار فارابی راه یافته، از نگاه حداکثری وی به سرشت اجتماعی، سرنوشت و هویت افراد مدینه حکایت می‌کند. در پیوند دوسویه ارگانیکی میان بافت‌ها و اندام‌های بدن، برخلاف پیوندهای مکانیکی، اصولاً بقا و صحت عملکرد هر یک از اندام‌ها و اعضا، به درست عمل کردن سایر دستگاه‌ها بستگی تام دارد؛ یعنی دستگاه گوارش یا گردش خون، بدون سالم بودن دستگاه تنفس، نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهند و بعکس. حال فارابی با این تمثیل، درصدد بیان این ایده است که فرد در جامعه ناسالم هم امکان دستیابی به خیر اعلی و سعادت قصوی را نخواهد داشت. از این‌رو، باید برای رسیدن به خیر اعلی و سعادت، ساختارهای گوناگون جامعه از سلامت کافی برخوردار باشد.

تدبیر و سازمان‌دهی جامعه

حاکم جامعه باید در مورد همبستگی بین افراد و ارتباط اجزای جامعه با یکدیگر، ترتیب و تدبیری اتخاذ کند که همه افراد جامعه بتوانند در رفع بدهی‌ها و شرور و ایجاد خوبی‌ها به همدیگر مدد رسانند (فارابی، ۱۳۶۶، ص ۸۴).

آسیب‌شناسی اجتماعی

فارابی از جمله افرادی است که به آسیب‌شناسی اجتماعی توجه کرده و علم مدنی را طیب جامعه و بخشی از این علم را همانند آسیب‌شناسی پزشکی، معالجه اختلالات اجتماعی می‌داند. وی، با فرض قبول اینکه جوامع می‌توانند دستخوش اختلال و آسیب شوند، وظیفه مدنی را بازگرداندن تعادل به اخلاق افراد جامعه، در صورت خارج شدن از حالت تعادل می‌داند. «همان‌طور که سلامتی بدن تعادل مزاج و طبع‌های آن و بیماری بدن، کجی و انحراف از تعادل است، سلامتی و برپا بودن جامعه نیز تعادل اخلاق افراد و بیماری آن تفاوت در اخلاق است» (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۲۴).

هدایت و ایجاد انگیزه

از وظایف رئیس جامعه، هدایت و ارشاد انسان‌ها در شناخت سعادت و راه‌هایی است که انسان را به آن مدد می‌رساند. همچنین ایجاد انگیزه برای انجام دادن آن کارها برای نیل به سعادت است (همان، ص ۷۸). انگیزش علت رفتارهاست. انگیزش به عوامل موجود در یک فرد اشاره دارد که رفتار را در جهت یک هدف فعال می‌سازند (هافمن و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۷۵). از آنجاکه در مدینه فاضله، باورها باید به رفتار تبدیل شود، تا سعادت در مرحله عمل محقق شود، نیاز به انگیزش ضروری است. به عبارت دیگر، باید تمایل به همنوایی با ارزش‌ها و هنجارها در افراد ایجاد شود. این همان انگیزه است که براساس دیدگاه فارابی رئیس جامعه موظف به ایجاد آن در افراد جامعه است.

گروه همسالان و اخلاق

فارابی معالجه انحرافات و حفظ فرهنگ و ارزش‌های اخلاقی را وظیفه مدنی و حاکمیت دانسته، بر این باور است که افرادی را که از پذیرش قواعد اخلاقی پذیرفته شده در جامعه امتناع می‌ورزند، شناسایی و فرایند جامعه‌پذیری ثانوی یا مجدد را درباره آنها اعمال نماید:

معالجه انحرافات اجتماعی و حفظ آداب و سنن فاضله، امکان‌پذیر نیست، مگر به وسیله حکومتی که در پرتو آن، این افعال و سنن و عادات و ملکات و اخلاق در شهرها و میان مردم رواج یابد و این حکومت، باید در علاقه‌مند کردن مردم به حفظ این ملکات کوشا باشد تا از میان نروند (فارابی، ۱۳۶۴، ص ۱۰۸). بر رئیس جامعه فاضله لازم است که کج‌روها را شناسایی کرده، فراخواند و هر گروهی از آنها را با آنچه صلاح آنهاست درمان نماید؛ یعنی آنها را تبعید کند یا کیفر دهد یا به زندان اندازد یا به کارهایی بگمارد، گرچه برای آن کار مفید نباشند (همان، ص ۱۰۶).

فارابی در کتاب *فصول الممتزعه*، متناسب با تنظیم فیزیولوژیک و انسان‌انگارانجامه جامعه، به تبیین دیدگاه خود درباره برخورد حاکم جامعه با کج‌روان می‌پردازد:

حال شهر نیز این‌گونه است و همان‌گونه که در یک تن چنان تباهی پدید آید که بیم آن می‌رود همان تباهی به دیگر پاره‌های همسایه سرایت کند، آن پاره تباه شده از تن جدا می‌گردد تا دیگر پاره‌های تن نیک و سالم بازممانند. حال بخشی از شهر نیز این‌گونه است. همین که به آن پاره شهر تباهی رسد و بیم آن باشد که به پاره دیگر شهر سرایت کند، می‌بایست آن پاره شهر از شهر دور شود تا دیگر پاره شهر سالم و نیک بماند (فارابی، ۱۴۰۵، ص ۴۲).

طبق نظریه فارابی در کتاب *تحصیل السعاده*، محیط عامل عمده و اصلی در تکوین شخصیت اخلاقی و رفتاری انسان است. وی معتقد است: انسان از نظر وراثت، دارای سرشت پاک یا ناپاک نیست، بلکه

نفس انسان نسبت به نیکی و بدی به تعبیر علم منطق «لابشرط» است. آنچه بر اخلاق و رفتار آدمی‌زادگان تأثیر می‌گذارد، عوامل محیطی است (فارابی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۶). به عبارت دیگر، افراد در جامعه هم‌نواپی و کج‌رفتاری را طی فرایندهای مشابهی فرا می‌گیرند (صدیق سروستانی، ۱۳۸۹، ص ۴۸-۴۹). کج‌رفتاری نتیجه یادگیری هنجارها و ارزش‌های انحرافی در چارچوب خرده‌فرهنگ‌ها و گروه همسالان است. از آنجاکه گروه همسالان و اعضای یک خرده‌فرهنگ منحرف، موجب انتقال ناهنجاری‌ها به دیگران می‌شود، *فارابی* برای متوقف کردن فرایند انتقال ناهنجاری‌ها و درمان کج‌روی در کج‌رفتاران، توصیه می‌کند تا رئیس جامعه فاصله کج‌روها را شناسایی کرده، فراخواند و هر گروهی از آنها را با آنچه صلاح آنهاست، درمان نماید (فارابی، ۱۳۶۶، ص ۱۰۶). با این شیوه، تعامل کج‌رفتاران با هم‌نویان کاهش و زمینه یادگیری و انتقال ناهنجاری‌ها از بین می‌رود. بنابراین، تأثیرپذیری اخلاقی افراد از گروه همسالان نیز یکی از مهم‌ترین عوامل محیطی در تغییر ارزش‌ها و هنجارهای یک جامعه از دیدگاه *فارابی* به‌شمار می‌رود.

مسکن و اخلاق

فارابی معتقد است که نه تنها ساخت اجتماعی و نوع مدینه و مدل حکومت و طبقه حاکمان، بر شکل‌گیری منش اخلاقی و ملکات تربیتی فرد عمیقاً تأثیرگذارند، بلکه حتی نوع و جنس مسکن و معماری خانه نیز خلق و خوی و صفات اخلاقی و ویژگی‌های روحی-روانی ویژه‌ای را برای فرد ایجاد می‌کنند و بر پایه این تأثیرات تربیتی، فرد و حاکمیت، باید حتی به نوع مسکن افراد نیز توجه ویژه داشته باشند.

وی همچنین در باب مدینه و اصل وجود و ماهیت آن، در فصل ۲۲ کتاب *فصول متزعه* تأکید می‌کند که مدینه و اجتماع مدنی، تنها مسکن یا صورت ظاهری آنها نیست، بلکه محتوای مواد و در حقیقت، مردم و اجتماع مدنی حاوی آن و جهت مدنی، سازه و صورت مدنی آن مراد است. در عین حال، در باب عوامل و تأثیرات محیطی، پیرامونی و زیستی تصریح می‌کند که شرایط جغرافیایی، مسکن، مواد و مصالح ساختمانی، چگونگی و جایگاه آن تفاوتی چندان ندارد. هرچند در نظر او، چگونگی، نوع و جایگاه مدینه و مولد و موطن مدنی و انسان‌های مدنی و اهل مدینه یا شهروندان در خلق و خوی و در جهات وجودی و ایجاد آنها نقش دارد. همچنین در ماده و صورت آن و در فرهنگ و شکل روابط و رفتار فردی و اجتماعی مدنی آنها، به طور مستقیم و غیرمستقیم مؤثر است.

قرارگاه مدینه در فراز یا نشیب زمین بوده و مصالح آنها از تخته، گل، پشم یا مو یا از سایر مواد باشد، در اصل مدنیت تأثیر ندارند (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۴۰).

در عین حال، موقعیت جغرافیایی مدینه و پستی و بلندی و همواری، ناهمواری آن، در جهات مدنی نقش دارند. همچنین نوع ساخت و سازه‌ها و حتی مواد و مصالح ساختمانی و خانه‌نشینی، شهرنشینی و نیز چادرنشینی و از این قبیل موارد، در شکل و کیفیت اهل مدینه و فرهنگ، هنجارها، نهادها و سیاست مدنی مؤثرند. او در این زمینه معتقد است: شرایط زیستی گوناگون، سبب ایجاد و تولید اخلاق، فرهنگ و منش‌های متفاوت می‌شود. برای نمونه، صحرانشینی و چادرنشینی سبب ملکات بیداری، هشیاری و احتیاط و دوراندیشی شده و این امور خود موجب زایش و افزایش شجاعت و سخت‌کوشی و ساده‌زیستی می‌گردند. همان‌طور که مساکن بلند و مستحکم، سبب تولید ملکات و هنجارهای ترس و آرامش‌گرایی ساکنان آن می‌شود.

بنابراین، در عمل و علم مدنی، در سیاست‌گذاری و سیاست‌مداری و در تدبیر و تدبیر مدنی، مراقبت و رعایت تناسب شرایط محیط زیست (و حتی ساخت و سازه‌ها)، لازم و ضروری است. در عین حال، وی معتقد است: شرایط محیطی و زیستی و شرایط طبیعی، اساساً عوامل عارضی‌اند و صرفاً و کم و بیش تأثیرگذار، تسهیل‌کننده و حتی تسریع‌کننده و تشدیدکننده می‌باشند، یا بعکس عمل کرده و مانع، کندکننده و کم‌کننده هستند. به هر حال، اینها علت‌های ذاتی و فاعلی یا ایجادی و تعیین‌کننده پدیده‌های مدنی نیستند. به تأکید او، این عوامل در حد همان کمک و استعانت و به اصطلاح، عامل و کاتالیزور تأثیرگذار هستند. بنابراین، همچون علت و سبب پدیده‌ها، فرایندها و تحولات مدنی نیستند (همان).

جغرافیا و پدیده‌های آسمانی و اخلاق

فارابی، اختلاف قسمت‌های مختلف کرات هم سمت هر سرزمینی را سبب اختلافات بخارات متصاعده، و اختلاف بخارات متصاعده را سبب اختلاف آب و هوای سرزمین‌ها می‌داند. از دیدگاه وی، اختلاف آب و هوا، اختلاف گیاهان و حیوانات و در نتیجه، اختلاف انواع خوراکی‌ها را به دنبال دارد. بر اثر اختلاف خوراکی‌ها، اختلاف در موارد کشت و زرع و در نتیجه، اختلاف خلق و خوی طبیعی انسان‌ها پدید می‌آید. همچنین اختلاف پدیده‌های آسمانی هم سمت زمین هستند، اختلاف در نحوه آفرینش انسان‌ها را در پی دارد. در این قسمت، *فارابی* به تأثیر مستقیم و غیرمستقیم کرات در آفرینش انسان‌ها و خلق و خوی آنها و در نتیجه، در تمایز جوامع معتقد است (رجبی و همکاران، ۱۳۷۸، ص ۳۸).

روشن است که محیط طبیعی و جغرافیایی، نمی‌تواند فردی را صاحب دستگاه روحی‌ای کند که در دیگران نباشد، یا در یکی از دو دستگاه روحی فردی، چنان دخل و تصرف کنند که با دستگاه روحی دیگران تفاوت ماهوی داشته باشد. به عبارت دیگر، محیط جغرافیایی و پدیده‌های آسمانی نمی‌تواند ادراکی نوظهور یا میلی بی‌سابقه یا ویژگی روانی جدید دیگری در کسی ایجاد کنند. از آنجاکه رفتار اختیاری انسان، و در نتیجه، شخصیت انسانی او متأثر از همین دو عامل روحی و فطری، یعنی ادراکات و شناخت‌ها، و میل‌ها و گرایش‌هاست، باید گفت: محیط طبیعی و جغرافیایی نمی‌تواند تعیین‌کننده رفتار و شخصیت باشد.

تنها کاری که محیط طبیعی و جغرافیایی می‌تواند انجام دهند، تقویت و تضعیف ادراکات و گرایش‌های روحی و فطری است؛ نه اینکه یک نوع ادراک یا میل نو که هیچ مایه فطری نداشته باشد، به وجود آورند یا ادراک یا میل فطری‌ای را به کلی از میان ببرند (مصباح، ۱۳۷۸، ص ۱۹۵). بنابراین، تأثیر محیط جغرافیایی و پدیده‌های آسمانی بر رفتار و خلق و خوی افراد جبری نخواهد بود، بلکه در حد فاعل معد و زمینه‌ساز خواهد بود. در نتیجه، منافاتی با انسان‌شناسی فارابی ندارد.

تقسیم کار و اخلاق

فارابی در کنار عوامل فوق، به تأثیر شغل و کار افراد جامعه بر ارزش‌ها و هنجارهای حوزه کار نیز توجه دارد. لزوم داشتن شایستگی، مهارت و عدم محدودیت زمانی، از جمله دلایلی هستند که فارابی برای تک شغل بودن افراد جامعه بیان می‌کند. از نظر فارابی، انجام دو شغل همزمان برای یک فرد، موجب بروز ناهنجاری‌های اخلاقی مانند عدم شایستگی، عدم مهارت و ممارست و همچنین محدودیت زمانی در جامعه خواهد شد. در نتیجه، پیشرفت جامعه متوقف خواهد شد. فارابی در این زمینه می‌گوید:

سزاوار است به هریک از مردمان آرمانشهر تنها یک پیشه و یک کار داده شود که همان کس تنها سازمان‌بخش آن پیشه و کار است، خواه آن کس در جایگاه خدمت‌گزاری باشد و خواه در مرتبه سرپرستی، و در گذشتن از آن حد نیست. به سه دلیل نباید گذاشت که هیچ‌یک از کنش‌های گوناگون را انجام دهد و دارای پیش از یک شغل داشته باشد، بلکه شاید کسی که در جامعه آماده فراگرفتن پیشه و کاری است که دیگری سزاوار آن نیست و دیگری شایسته کاری است که آن یکی آمادگی انجام آن را ندارد. دلیل دوم این است که همین که انسان یک کار و یک پیشه را برگزیند و از کودکی به همان کار و پیشه بزرگ شود و کار دیگری نپذیرد او در سامان بخشیدن همان پیشه و کار رستار و برتر و در انجام همان پیشه و کار چیره دست‌تر و استادتر از دیگران خواهد بود. دلیل سوم آنکه همه کارها زمان‌های معین و اوقات ویژه‌ای دارند،

همین که پدیدآوردن کنش‌ها دیر شود و زمان آن به تأخیر افتد از میان خواهد رفت، و گاهی پیش می‌آید که انجام دو کار در یک زمان است، پس همین که او به یکی سرگرم شود، دیگری از میان خواهد رفت و در وقت دوم به آن دست نخواهد یافت (فارابی، ۱۴۰۵ق، ص ۷۴-۷۵).

نتیجه‌گیری

جامعه‌شناسی اخلاق به دنبال جست‌وجوی علت رفتارهای اخلاقی، یا غیراخلاقی واقع شده در متن جامعه است. بنابر آنچه گفته شد، می‌توان جایگاه روابط ساخت اجتماعی و اخلاق در نسبت با اندیشه اجتماعی فارابی را چنین صورت‌بندی کرد:

با حضور دو منبع معرفتی عقل عملی و عقل نظری، اخلاق در اندیشه فارابی هویت علمی دارد. جامعه از دیدگاه فارابی، وجودی مستقل از افراد ندارد. لذا فشارهای اجتماعی و محدودیت‌هایی که بر کنش‌های فرد تحمیل می‌شود، نمی‌تواند وی را مسلوب‌الاختیار کند. اختیار انتخاب بر اساس اندیشه، تعقل و سعادت اخروی، به عنوان کمال نهایی، انسان بنیادهای هستی‌شناختی فارابی هستند.

فارابی بر یگانگی و یکتایی اخلاق و سیاست حکم می‌راند و همواره آموزه‌های اخلاقی، در کنار اندیشه‌های اجتماعی و آرای سیاسی وی آمده است. علم مدنی فارابی، دارای دو قسمت نظری و عملی است. در قسمت نخست، از چیستی خیر و سعادت و فضیلت بحث می‌شود و در قسمت دوم، چگونگی راه وصول فرد و جامعه به این خیر و سعادت مطرح می‌گردد. مفهوم «سعادت» در اندیشه فارابی، مخاطب را به ارتباط اخلاق و ساختار اجتماعی سوق می‌دهد.

فارابی، وصول به سعادت اخلاقی را علت زیست اجتماعی انسان می‌داند. همچنین ملاک تفکیک اجتماعات، نه مراحل تاریخی و نه وضعیت اقتصادی و صنعتی است، بلکه شناخت سعادت حقیقی و همکاری میان افراد جامعه در نیل به این هدف اخلاقی است.

حاکمیت، به دلیل داشتن قدرت و توان اثرگذاری بر دیگران، در نظام اخلاقی مؤثر خواهد بود. فارابی نقش معرفتی و انگیزشی برای طبقه حاکم قائل است. از آنجاکه حاکم در اندیشه فارابی، به فضائل چهارگانه دست یافته است، تعیین نهج‌های اخلاقی، حفظ تعادل اخلاقی جامعه، جلوگیری از انحرافات تدبیر و سازمان‌دهی اخلاقی جامعه، هدایت و مجازات کج‌روها و انگیزه‌دهی به افراد جامعه، بر عهده وی گذاشته شده است.

گروه همسالان و خرده‌فرهنگ‌ها نیز از نیروهای اجتماعی مؤثر بر نظام اخلاقی و خلق و خوی افراد جامعه از منظر فارابی به‌شمار می‌روند.

فارابی نوع و جنس مسکن و معماری خانه نیز خلق و خوی و صفات اخلاقی و ویژگی‌های روحی-روانی ویژه‌ای را برای فرد ایجاد می‌کنند. شهرنشینی و چادرنشینی، روحیات و خلیقات متناسب با این نوع زندگی را در پی دارد. از نظر فارابی، اختلاف در پدیده‌های آسمانی و قسمت‌های مختلف کرات و آب و هوای سرزمین‌ها، موجب اختلاف در خلق و خوی طبیعی انسان‌ها می‌شود. فارابی، در کنار عوامل فوق، به تأثیر شغل و کار افراد جامعه بر ارزش‌ها و هنجارهای حوزه کار نیز توجه دارد. وی تقسیم نظام‌مند مشاغل را موجب تولید ارزش‌های اخلاقی در فضای تولید و کسب و کار و عدم رعایت آن را موجب رشد ناهنجاری‌ها در این عرصه می‌داند. بنابراین، فارابی با یک نگاه جامع متناسب با نگاه هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی سعی دارد با درک ساخت و نظام کنش اجتماعی، به فهم درستی از چرایی و چیستی وضع اخلاقی در جامعه دست پیدا کند. نظریه فارابی، قابلیت به‌کارگیری و پاسخ‌گویی به وضعیت اخلاقی در جوامع امروزی را نیز دارد و می‌تواند در تبیین چرایی بحران اخلاق در جوامع، پژوهشگران را یاری رساند.

منابع

- ارسطو، ۱۳۸۵، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، طرح نو.
- افلاطون، ۱۳۶۷، *مجموعه آثار*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.
- بتون، تد و یان کرایب، ۱۳۹۱، *فلسفه علوم اجتماعی؛ بنیادهای فلسفی تفکر اجتماعی*، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، آگاه.
- جهانگیریان، عباس، ۱۳۸۵، *فارابی*، تهران، مدرسه.
- خوشرو، غلامعلی، ۱۳۷۴، *شناخت انواع اجتماعات از دیدگاه فارابی و ابن‌خلدون*، تهران، اطلاعات.
- رجبی، محمود و همکاران، ۱۳۷۸، *تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام*، تهران، سمت.
- شریف، میرمحمد، ۱۳۶۲، *تاریخ فلسفه در اسلام*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- صدیق سروسستانی، رحمت‌الله، ۱۳۸۹، *آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات)*، تهران، سمت.
- عنایت، حمید، ۱۳۵۱، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، تهران، دانشگاه تهران.
- فارابی، ابونصر محمد، ۱۹۹۱، *آراء اهل المدینه الفاضله*، بیروت، دارالمشرق.
- _____، ۱۳۶۴، *احصاء العلوم*، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، علمی و فرهنگی.
- _____، ۱۳۶۶، *السیاسه المدنیه*، تهران، الزهراء.
- _____، ۱۴۰۱ق، *تحصیل السعاده*، ترجمه جعفر آل‌یاسین، بیروت، دالاندلس.
- _____، ۱۴۰۵ق، *فصول المتنزهه*، تهران، الزهراء.
- _____، ۱۹۹۲، *المله و نصوص اخری*، بیروت، دارالمشرق.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۷۸، *جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- مهاجرنیا، محسن، ۱۳۸۰، *اندیشه سیاسی فارابی*، قم، بوستان کتاب.
- هافمن، کارل و همکاران، ۱۳۸۵، *روان‌شناسی عمومی (از نظریه تا کاربرد)*، ترجمه مهراڻ منصوری و همکاران، تهران، ارسبارن.
- وینسنت، آندرو، ۱۳۷۱، *نظریه‌های دولت*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.